

نگاهی به تاریخ با الگوی تحولی جوامع ابتدائی ← برده‌داری ← فنودالسم

هوشنگ ماهریان

نظر گرفت. ریاضی‌دان‌ها قارق از علوم فیزیک و نجوم و مکانیک و غیره سیستم‌های ریاضی خود را طراحی می‌کنند، در صورتی که تاریخ‌دان در ضمن مطالعه تاریخ پارادایم‌های تاریخی خود را می‌سازد به بیان دیگر تاریخ‌دان الگوی تاریخی خود را هم طراحی و هم کشف می‌کند. پس الگوهای تاریخی در ضمن مطالعه تاریخ ساخته می‌شوند، از این رو مابین سوزه شناسا و تاریخ قرار می‌گیرند.

باری در مورد تفکرات پست مدرنیستی هم دقیقاً اسیر الگوها شدیم و باز این الگوها را اسطوره کردیم، چرا که ذهنی اسطوره‌پرستان داریم. وقتی نمی‌توانیم از اسطوره‌هایمان خلاص شویم و ذهنمان را اسطوره‌زدانی کنیم، اسطوره‌های الگوها را جانشین آن می‌کنیم. به جای مطالعه آن مشخص کردن الگوها آغاز می‌کنیم و با اسطوره‌ها پایان می‌دهیم. زمانی اسطوره‌هایمان الگوهای پست مارکسیستی می‌شود و زمان دیگر الگوهای پست مدرنیستی، مثل این‌که اصلاً واقعیات مشخص و ملموس را نباید دید و تحلیل کرد مهم و اساسی الگوها هستند. مهم گفته‌های یادگار، مثل فوکو، کلساوتز، دریدا، جیمسون است. مهم المونژن الگوهاست و نه واقعیات و این جاست که در تحلیل مسائل اجتماعی‌مان می‌مانیم، و شعر و ادبیات‌مان را هم می‌خواهیم با این الگوها متحول کنیم.

هم‌گفته‌ها، قبل از این‌که پست مدرنیسم به کشورمان وارد شود، جریان اسطوره‌ساز پارادایم‌ها جریان داشته است. هنوز از خاطرم‌ان نرفته است که در جامعه‌ی به شدت تک محصولی و رفتی که روستاها دیگر نقش درجه‌ی لول خود را در تولید کشاورزی از دست ندادند جریان‌های شعر، مجازره شهرها از طریق روستاها را می‌نالدند و نمی‌نالدند و روستاها شهرها را مکانی داده شده بود که روستاها شهرها را تغذیه می‌کردند و با گرفتن روستاها شهرها مجازره شده‌از پای در می‌آمدند. آن‌ها این الگو را در این‌جا تکرار می‌کردند چنان‌که شهرها و روستاها هم از طریق بازتولید که تغذیه می‌شوند و دیگر جانی برای تکرار این الگو نگذاشته‌اند.

در جهت عدالت و آزادی را در آن یافت. هابرماس هم چون مارکس می‌خواهد کمپن‌های مدرنیته را با مدرنیته‌ای خردمندانه، کامل و عمیق برطرف کند. اما با روش‌هایی که معایر با روش‌های مارکس است. در کشورهای بی‌رامونی هم که روشنفکرانش همیشه اسیر الگوهای وارداتی بوده‌اند تسلیم این الگوهای جدید می‌شدند. در جایی که اصلاً روشنگری تجربه نشده است مرتباً از خرد ایزداری، اقتدار سوزه، عسرت فراموشی و جهاد بدون اسطوره سخن گفته می‌شود. در جایی که بر خلاف غرب اسطوره‌ها بر جای خود باقی‌اند و از اقتدار برخوردارند.

تاریخ‌رشته‌ی به هم پیوسته و در واقعیت جدائی‌ناپذیر است. ما برای مطالعه آن را تقسیم‌بندی‌های گوناگون می‌کنیم. یکی از این تقسیم‌بندی‌ها از آن مارکس است، همین‌جا بگویم که استفاده از تقسیم‌بندی و الگوسازی مارکس ما را پس‌تیار از تقسیم‌بندی و الگوسازی‌های دیگر نمی‌کند. ما اگر روایت مارکس از تاریخ را در کنار دیگر روایات بخوانیم مارکسیسم را از سیستمی پست و دگم به سیستمی باز و متحول تبدیل می‌کنیم. بر عکس الگو ما تاریخ را بر وسیله‌های برای سرکوب کردن تعامی روایات و نشان‌های آن بر سکوی فرار روایت کنیم از مارکسیسم سیستم فکری پست، دگم و ارتدکس می‌سازیم و همان بلاش را بر سرش

می‌آوریم که در قرن بیستم بر سر آن لورند. نگاهی که روایت مارکس را روایتی در کنار دیگر روایت‌ها می‌بیند ما تاریخ‌ساز تاریخی را از نظام فکری پست و دگم به سیستمی باز و رشد یافته تبدیل می‌کند. جریان اندیشگی که با لحظه‌لحظه‌ی تحولات فکری معقول می‌شود و خود را رشد و تکامل می‌دهد. و این در صورتی‌شدنی‌ست که زیر هر الگوی تاریخی از جمله الگو مارکس با حروف درشت بنویسیم: این یک پارادایم برای مطالعه و نگارش تاریخ است، خوب تاریخ نیست. پارادایم‌ساز در تاریخ شایع‌های بسیاری با بسیاری‌ساز در ریاضی دارد اما فرای تفاوت‌های بسیاری هم هست که باید این تفاوت‌ها را دید و در

در علوم اجتماعی از جمله تاریخ، نمی‌توان هم چون ریاضیات یا دیگر علوم تجربی الگوها را کنار هم چید. در علوم تجربی الگوها خنثی هستند و به شدت علوم اجتماعی از بار طبقاتی و بینشی و فرهنگی برخوردار نیستند. در علوم اجتماعی هر چه قدر که بخواهیم مسائل ارزشی شخص را بر کنار داریم باز هم الگوها نشانه‌ی فرهنگ طبقاتی را بر پیشانی خود دارند. حال طراح الگوها با استفاده از آن می‌خواهد قبول کند یا قبول نکند.

الگوی مارکس شخصاً نظر به طبقات دارد و مبارزه‌ی طبقاتی در طول تاریخ را مهم‌ترین رکن الگوی خود قرار می‌دهد. در صورتی که مثلاً در الگوی اگوست کنت (که تاریخ را به سه مرحله الهی که تحت تسلط سالطین و روحانیین است و مرحله‌ی میانی متافیزیکی و بعد مرحله‌ی علمی تقسیم می‌کند) صحبتی از طبقات نیست. این الگو عملاً در بی‌تئیت و ضمیمه‌ی موجود است که آن را مرحله‌ی علمی می‌نامد، از این رو به نفع طبقاتی‌ست که تسلط سیاسی و اقتصادی را به دست آورده است، در صورتی که الگوی مارکس عملاً در سد تقسیم جهان طبقاتی‌ست. پس به نوعی می‌تواند این تغییر و تحول را در خود داشته باشد. با این همه در الگوی اگوست کنت می‌توان مباحثی را طرح کرد که الگوی مارکسیستی ناتوان از طرح آن است.

در الگوی مدرنیسم و پست مدرنیسم هم که از دهه‌ی هفتاد با بحران نظری سوسیالیسم باب شده است عملاً سرمایه‌داری به فراموشی سپرده شده است. استعمار، استعمار و عواقب آن تحت لولای نقد روشنگری فراموش شده و سرمایه‌داری عملاً با برچسب دوران پست مدرنیسم تطهیر شده از نقد مصون مانده است.

همان طور که گفته‌شکل استفاده از الگوها مهم است. در استفاده از الگوی مدرنیستی هم می‌توان آن‌چنان حرکت کرد که در آن روشنگری را زیر سؤال برد و نه سرمایه‌داری را از زیر ضربه دور کرد. آن‌چنان‌که ماریس با پرزوی تمام مدرنیته خود از این‌چنان جهان توصیفی به دست می‌دهد که در آن می‌توان نقد از سرمایه‌داری را دید و میل به تغییر و دگرگونی

یا در همین گذشته‌ی نه چندان دور بخش دیگری از همین به اصطلاح روشنفکری اسپیر اسطوره‌ی پارادایم‌ها جریانات اجتماعی و سیاسی را به خورده بورژوازی و بورژوازی تقسیم می‌کرد و به روال همان پارادایم‌ها جریان خورده بورژوازی را نزدیک تر به پرولتاریا قلمداد می‌کرد و نتیجتاً خود را متحد خورده بورژوازی در مقابل بورژوازی می‌دانست. و به این ترتیب تمامی جریانات ملی و آزادی خواه و مدرن و مترقی را با برجسب لیبرال مورد حمله قرار می‌داد.

با این تحلیل یا به عبارت دیگر با این سرنهانن به اسطوره‌ی پارادایم‌ها و نگاه مشخص نکردن به واقعیات موجود بود که آن‌ها خود را متحد خورده بورژوازی دانسته و نیزه چوبین خود را با شعار مرگ بر لیبرال به طرف جریانات مدرن و آزادی خواه و دموکراتیک با برجسب بورژوازی گرفته بودند. به این ترتیب دون کیشوتوار آسیاهای بادی را غولان قصه‌ها یا به عبارت دیگر دشمنان پارادایمی خود قلمداد کرده به طرف آن‌ها یورش برده بودند. و دست آخر چون پارادایم‌ها ربطی به واقعیت‌ها نداشت در چرخ‌های آسیای بادی گیر کردند و آن بر سرشان آمد که دیدیم و می‌دانیم. و باز جالب است که با تمامی این گذشته هنوز که هنوز است نتوانسته‌اند این نگاه دون کیشوتوار به قصه‌ها و افسانه‌های خواننده شده را نقد کنند.

ذهن سر نهاده به الگوهای از پیش ساخته متمایل به ساختن الگو نیست. بل که متمایل به مصرف کردن الگوهاست و از ساختن الگوهای جدید هراسان است. این ذهن حتماً زمانی که مواردی استثناء بر الگو هستند، همان موارد را هم باز تبدیل به الگوهای جدید می‌کند. هنوز از یادمان نرفته است که هیجدهم برومر لوئی بناپارت که از مورد استثنائی دولت بناپارت صحبت می‌کند چگونه توسط بخشی از چپ ایران به الگویی تبدیل شد تا بتوانند با آن الگو مسائل جامعه‌ی خود را توضیح دهند. یعنی این الگویی کتاب هیجدهم برومر بود که برای آنان اصل بود، نه مسائل مشخص که باید از آن‌ها تحلیل مشخص صورت می‌پذیرفت. اصل الگوها بود و چون واقعیات مشخص با الگوها هم خوانی نداشت باز موارد استثنائی که کلاسیک شده بودند الگو می‌شدند و سپس تحلیل و بررسی را روشن می‌کردند. انگار واقعیات وجود خارجی نداشتند که به آن‌ها توجهی شود. هیجدهم برومر لوئی بناپارت گفته بود دولت استثنائی بناپارت. پس می‌توان به این الگو متوسل شد و از مخصص‌ی تعارض دولت طبقاتی با واقعیات موجود رهائی یافت.

بگذریم، اما این را بدانیم و با حروف درشت بنویسیم که: تمامی حقیقت در هیچ پارادایمی نمی‌گنجد. واقعیات پیچیده‌تر از هر پارادایمی‌ست، پارادایم مارکسی هم بخشی از واقعیات را می‌بیند نه

تمامی آن را.

مارکس بر مبنای رشد ابزار تولید و مناسبات تولید، تاریخ را به مراحل گوناگون تقسیم کرد. مراحل تاریخ او یا میزان رشد ابزار تولید در ارتباط بود او برای یافتن قوانین عام تاریخ از تز دوره‌ها و فرایند‌های خود سود می‌جست. آن جا که در کتاب فقر فلسفه می‌گوید، آسیای دستی سیستم ارباب رعیتی را ایجاد می‌کند از لنز دوربین سود می‌جوید، و این نگاهی از دور به تاریخ است.

اما مارکس وقتی در پی رسم پارادایم برده‌داری، فنودالیسم و بالاخص سرمایه‌داری‌ست لنز خود را تعویض می‌کند و از پارادایمی سود می‌جوید که بتواند از نزدیک تر به تاریخ بنگرد. وقتی می‌خواهد تحول سرمایه داری را تحلیل کند دیگر از آن تز دوربین سود نمی‌جوید.

ساختن پارادایم برای نگاه از دور و نگاه از نزدیک مانند ساختمان عدسی چشم است که به نسبت فاصله با ایزه مورد نظر از فاصله‌های کانونی مختلف سود می‌جوید. ما هم برای نگاه به تاریخ باید به چشمی ارگانیک مجهز شویم و توقع نداشته باشیم پارادایمی را که مسائل مباحث طول مدت تاریخ را توضیح می‌دهد به کار مسائل کوتاه مدت هم بیاید. اگر از مفاهیمی هم چون نیروهای تولیدی و روابط تولیدی و غیره برای نگاه به نزدیک استفاده کنیم ره به جایی نخواهیم برد و در تبیین مسائل کوتاه مدت عاجز خواهیم ماند.

تاریخ تمدن‌ها به هم شباهت‌های بسیار دارند. این تاریخ‌ها در ضمن داشتن ویژگی‌های خود، دارای اشتراکات بسیاری ما هم هستند با این همه نمی‌توان تاریخ هیچ تمدنی را به عنوان پارادایم برای کل تاریخ ملل برگزید.

هر یک از الگوهای تاریخی مارکس در ضمن تبعیت از قوانین عام تاریخ برای خود قوانین خاص آن مرحله‌ی تاریخی را دارد. مشخص کردن یک سیستم اجتماعی از سیستم‌های دیگر خود دلیلی بر وجود قوانین ویژه هر سیستم است.

جی. ای. کوهن (G.A. Cohen) طبقات تولید کننده در تاریخ و ارتباطشان را با وسایل تولید و کارشان در تابلوئی این چنین نشان داده است.^(۱)

کوهن که از مفسران ارتدکس ماتریالیسم تاریخی‌ست در این تابلو طبقات تولیدکننده در تاریخ را در ارتباط با مالکیت کار خودشان را و ابزار کارشان از سه تفکیک کرده است با چنین تقسیم‌بندی در تاریخ بعد از پیدایش طبقات سه الگوی طبقاتی وجود دارد، برده‌داری، فنودالیسم و سرمایه‌داری. بدین ترتیب کوهن بر خلاف نظر گودلیه جامعه باستان را همان برده‌داری و جامعه‌ی ژرمنی را همان فنودالیسم می‌داند.

جامعه‌ی باستان = جامعه‌ی برده‌داری

جامعه‌ی ژرمنی = جامعه‌ی فنودالی

و شیوه‌ی تولید آسیائی هم مرحله‌ی عام تاریخ بین جوامع اشتراکی اولیه و جامعه‌ی برده‌داری نیست. با چنین الگوسازی از تاریخ داریم.

جامعه‌ی اشتراکی اولیه ← برده‌داری ←

فنودالیسم ← سرمایه‌داری

دست آخر ما می‌خواهیم با تفکیک خصوصیات شمرده شده در نظریه شیوه‌ی تولید آسیائی و به تناسب جا دادن آن‌ها در.

۱- خصوصیات عام تاریخ شرق نسبت به غرب.

۲- خصوصیات برده‌داری شرق نسبت به غرب.

۳- خصوصیات فنودالیسم شرق نسبت به غرب.

به تاریخ شرق بپردازیم. آیا می‌توانیم؟

برای رسیدن به جواب چنین سئوالی در ابتدا خصوصیات الگوی ماتریالیسم تاریخی با چنین قرائتی را سریع‌آورد می‌کنیم. الگوهای جامعه‌ی ابتدائی، برده‌داری و فنودالیسم.

جوامع اشتراکی اولیه.

۱- ابزار تولیدی در این نظام اجتماعی بسیار ابتدائی‌ست. سنگ‌های تراشیده و در ضمن زمخت و ابزارهای چوبی وجود دارد. ابزار تولید طبق قانون خود تکامل می‌یابد. ابزار از مرحله‌ی پارینه‌سنگی به میان‌سنگی تبدیل می‌شود و کم‌کم با کشف فلز و استفاده از فلز و سنگ مرحله‌ی نوسنگی آغاز می‌شود. در دوران پارینه‌سنگی انسان از طریق جمع‌آوری خوراکی و شکار ورزی زیست می‌کند. و در ضمن سنگ را هم اهلی کرده است. با کشف کشاورزی و اهلی کردن حیوانات به همراه استفاده‌ی از فلز دوران نوسنگی آغاز می‌شود. در این دوره

مالکیت وسایل تولیدی که از آن سود می‌جویند	مالکیت قدرت کارشان	
ندارد	ندارد	برده
کمی دارد	کمی دارد	سرف
ندارد	تماماً دارد	پرولتاریا
تماماً دارد	تماماً دارد	تولیدکننده مستقیم

ابزارهای سنگی سبیل ناده می شود ماسکس و انگس برای ساختن پارادایم جوامع اولیه از کتاب جامعه‌ی باستان مورگان سود فراوان برآید.
۱- عدم وجود طبقات و نابرابری اجتماعی - در این جامعه استعمار انسان از انسان وجود ندارد طبقات دستگیر و ستمکش موجود نیست، زیرا تولید اضافه بر احتیاج، که ساعت کار اضافی آن را به وجود آورد وجود ندارد.

۱- در این جوامع روابط جنسی زن و مرد صورتی خاص دارد هنوز تک‌همسری به وجود نیامده است. روابط جنسی صورت درین گروهی و برین گروهی دارد.
۲- فرهنگ و مذهب - انسان ابتدائی در مازری عینی خود تا حد قدرتش طبیعت را به مهار می‌کشد، و در مازری ذهنی یا شناخت و معرفت محدودش به جانو و اسطوره پناه می‌برد به اشیاء

گستره‌ی خانواده است: سران پدرالار، زبردست آن اعضای قبیله، سرانجام برنگان - برده‌اری پنهان در خانواده فقط به تدریج با افزایش جمعیت، رشد نیازها و گسترش مرادوی خارجی، خواه جنگ یا نیاده ترمسه می‌باشد.^(۳)
برده‌داری
برده‌داری به طور ناگهانی جای سیستم اشتراکی

سطح تکامل تولید	شکل ساختار اقتصادی
۱- عدم وجود اضافه تولید	مقارن
۲- کمی اضافه تولید، اما کم‌تر از	است
۳- مدرنیته اضافه تولید زیاد، اما کم‌تر از	یا
۴- تولید اضافه کلان	جامعه بعد از سرمایه‌داری (۲)

تکامل ابزار در حدیست که انسان فقط می‌تواند به اندازهی مصرف خود تولید کند. از این رو اگر در جنگ اسیر گرفته شود به صورت برده در نمی‌آید چرا که اضافه تولیدی در کار نیست.
۲- عدم وجود مالکیت خصوصی، مخصوصاً وسایل تولید - در این جوامع اموال و وسائل تولید متعلق به جمع است. مخصوصاً وسائل تولید در مالکیت عمومی قبیله و طایفه است.
۳- عدم وجود دولت - دولت پدید می‌آید تاریخچه که زمانی به وجود می‌آید، و زمانی شکل طبقاتی خود را از دست می‌دهد. در این مرحله‌ی تاریخی هنوز دولت به وجود نیامده است. چرا که هنوز طبقات شکل نگرفته‌اند. در مارکسیسم دولت عامل انقضا یک طبقه به نفع طبقه‌ی دیگر است. البته سازمان‌های عشیره‌ای و قبیله‌ای وجود دارد که برای خدمت به جمع قبیله است. این سازمان‌ها امروزه برمی‌آید اما نامق می‌دهند. در این زمان هنوز طبقات ناسازگار اجتماعی وجود ندارند. از این رو دیگر احتیاجی به قانون و پلیس و قاضی و زندان و ارتش نامی، که ابزار استحکام دولتند، نیست. به زبان انگلس، این جامعه غیر از افکار عموم هیچ نیروی اجبار دیگری را نمی‌شناخت. و افکار عمومی را هم عمدتاً اساطیر بود که شکل می‌داد. فلسفانه‌ای اشتراکی از نوع مادی.
۴- جمع است و فرد در جمع گیر و محو شده است. در فرهنگ این جوامع اثری از ابزارهای من، مال من و غیره که به فرد تکیه کند وجود ندارد. برستان‌ها گروهی ست، و بر خلاف جوامع بعدی قبیله‌ای فردی با زینت آلات و وسائل مختلف در کنار قبیله‌ای فقیرانه یافت نمی‌شود.

جان و روان می‌بخشد (animism) و آن‌ها را ستایش می‌کند. در دوره شکارپورزی، حیوان و در دوره کشاورزی، درخت و گیاه را نیای خود می‌داند و آن‌ها را می‌پرستد و برایشان مراسم دینی برگزار می‌کند (Totemism) انسان ابتدایی برای به جنگ آوردن شکار، تصویر آن را می‌کشد و در تصویر نیزه‌ای بر بدن او فرو می‌کند تا شاید در واقع مرغ دهد. هنوز او مکمل عمل و وسیله‌ی غلبه بر واقعیت خشن است. در این زمان هنر یک پارچه و یگانه است و به کل قبیله متعلق است.
مذهب در این دوران صورت شریعت ندارد و برای آن تبلیغ نمی‌شود ولی با زندگی و تولید و مصرف و زیست و مرگ در آمیخته است. انگلس می‌گوید دین‌های قبیله‌ای قدیمی جنبه‌ی تبلیغی نداشته و به محض نابودی استقلال قبایل، دین آن‌ها نیز نابود می‌شود.
۱- سنت پرستی - تمامی روابط و مناسبات قبیله‌ای را سنت‌های قبیله شکل می‌دهند این‌که فردی از قبیله قادر به زیرآ گذاشتن سنت باشد محال است. رعایت نکردن سنت مساوی از دست دادن جان است. ماسکس در فصل اول ایدئولوژی آلمانی می‌نویسد:
فخنسین شکل مالکیت، مالکیت قبیله‌ای است. این با مرحله‌ی توسعه یافته‌ی تولید مطابقت دارد که در آن قومی با شکار ماهیگیری، نامبروری یا جادوگری یا کشاورزی گذران می‌کنند. مورد آخر ستم‌سازت مساحت بزرگی از قطعات اراضی بایر است. تقسیم کار در این مرحله هنوز بسیار ابتدائی است و منحصر به گسترش بیش‌تر تقسیم طبیعی کار موجود در خانواده است. بنابراین، ساختار اجتماعی محدود به

ابتدائی را نمی‌گیرد در قبایل اولیه ابزار تولید رشد می‌یابد فلز و کشاورزی کشف می‌شوند و متعاقب آن تقسیم کار اجتماعی به وجود می‌آید. این‌ها همه به جامعه اجازه می‌دهد که داری تولید اضافی شود پس در این جا یک اسیر می‌تواند بخشی از کار خود را برای تولید مایحتاج خود و بخش دیگر را برای تولید اضافی اختصاص دهد. تولیدی که اضافه بر احتیاجات اولیه‌ی زیستی‌اش برای باز تولید کارش باشد از این رو دیگر اسیر جنگی کشته نمی‌شود. بل که اسیر به برده تبدیل می‌شود که از آن قبیله است، و جمع به طور جمعی و اشتراکی از کار او سود می‌جوید. برده‌داری اشتراکی و قبیله‌ای، سلف برده‌داری است. می‌کند که با رشد نیروهای تولیدی رشد مایه، مالکیت خصوصی زمین و برده آغاز می‌شود. تقسیم کار و تقسیم جامعه به طبقات شیروزی نظام قبیله‌ای را از هم می‌گسند و می‌کند دولت جانشین آن می‌شود.
از سوی دیگر افرادی که برای خدمت به جمع از طرف جمع برگزیده شده بودند، می‌کند که از جمع جدا شده و به اشراف عشیره‌ای و قبیله‌ای تبدیل می‌شوند. در آخر جمع را به خدمت خود می‌گیرند و این مقدمه شکل گرفتن طبقات و نابرابری‌های اجتماعی است.
خصوصیات سیستم برده‌داری
۱- ایجاد دولت برده‌دار، و نابودی سازمان‌های عشیره‌ای و قبیله‌ای سازمان‌های قبیله‌ای - که در آن‌ها نابرابری‌های اجتماعی به وجود آمده است - اغلب سلف دولت نیستند، و بر عکس پیدایش دولت ناقوس مرگ سازمان‌های قبیله‌ای ست. با تشکیل

دولت، روابط، اصول و سنن قبیله‌ای که سد راه ایجاد آن بود نابود می‌شوند. در ابتدای تشکیل دولت، توده‌های بی چیز و کشاورزان آزاد، از دولت و تشکیل آن در مقابل اشراف قبیله‌ای و جور و ستم آن‌ها جانبداری می‌کنند، و این به شکل‌گیری سریع‌تر دولت کمک می‌کند. ایجاد دولت متمرکز برده‌دار لزوماً هم‌زمان با نابودی رؤسای قبائل، اشراف عشیره‌ای و سازمان‌های قبیله‌ایست. عمل ایجاد دولت به وسیله‌ی قبیله‌ای که از نظر روابط و ابزار تولید پیشرفته‌تر و قوی‌تر است صورت می‌گیرد.

مارکس در ایدئولوژی آلمانی می‌نویسد:
«شکل دوم مالکیت اشتراکی و دولتی باستانی است که به ویژه از اتحاد چند قبیله داخل یک شهر یا توافق یا با فتح و غلبه آغاز می‌شود. [...] در کنار مالکیت جمعی مالکیت خصوصی منقول و سپس غیرمنقول وجود دارد البته به مثابه‌ی شکلی ناهنجار که تابع مالکیت جمعی است. شهروندان تسلط خود را بر بردگان تنها در جماعت حفظ می‌کنند، و حتی فقط بدین علت آنان تابع شکل مالکیت جمعی هستند. این در واقع مالکیت خصوصی مشترک اتباع فعالی است که در رابطه با بردگان ناگزیرند به این شکل همکاری خود به خودی ادامه دهند. بدین سبب تمامی ساختار جامعه بر این مالکیت جمعی استوار است و با آن قدرت مردم به نسبتی که مالکیت خصوصی توسعه می‌یابد، رو به زوال می‌رود. تقسیم کار اکنون توسعه‌ی بیش‌تری یافته است. ما دیگر شاهد تقابل شهر و ده هستیم؛ آن‌گاه شاهد تضاد میان ایالاتی که نماینده‌ی منافع شهر هستند و ایالاتی که منافع روستا را نمایندگی می‌کنند و نیز درون خود شهرها تقابلی میان صنعت و بازرگانی دریائی را مشاهده می‌کنیم. روابط طبقاتی میان شهروندان و بردگان اینک کاملاً توسعه یافته است. با توسعه‌ی مالکیت خصوصی ما در این جا برای نخستین بار همان روابطی را می‌یابیم که بار دیگر در مستقیماً گسترده‌تر در مالکیت خصوصی نوین خواهیم یافت. از یک سو، تمرکز مالکیت خصوصی که خیلی زود در روم به پیدائی آمد (چنان‌که قانون ارضی لیکو نین نشان می‌دهد) و از زمان جنگ‌های داخلی و به ویژه در زیر سلطه‌ی امپراطورها بسیار سریع پیش رفت؛ از سوی دیگر همراه با این تبدیل دهقان کوچک پلین به پرولتاریا صورت گرفت که به سبب موقعیت بینابینی‌اش میان شهروندان مالک و بردگان هرگز به تکامل مستقل فراتر نرفت.»^(۴)

دولت برده‌دار دو وظیفه‌ی عمده دارد:

الف - کمک به استثمار خلق‌های داخلی، انقیاد، اسارت و سرکوبی شورش آن‌ها.

ب - به راه انداختن جنگ، برای غارت و به بردگی کشیدن توده‌های خارجی. از این رو دولت برده‌دار، اغلب دارای شکلی نظامی است، و نظامیان نقش مهمی در آن بازی می‌کنند.

۲- استفاده از ابزارهای فلزی در کشاورزی - ایجاد حسره‌های بسائی، آهنگری، درودگری، کشتی‌سازی و بافندگی (تجزیه پیشه‌ها از هم و ایجاد اصناف) که همه نشانه‌ی رشد ابزار تولید نسبت به ابزار تولید در جوامع اشتراکی ابتدائی است.

۳- ایجاد ارتش حرفه‌ای و دائمی که حامی دولت و برده‌داران است، و در مقابل شورش برده‌ها و حملات خارجی، به دفاع از کشور اقدام می‌کند.

۴- طبقه‌ی ستم‌دیده (برده) در جبری کاملاً غیراقتصادی قوز دارد. انسان - برده یا ابزار سخن‌گو همانند کالا خرید و فروش می‌شود و ملک مطلق ارباب است. برده‌دار مجاز است هر عملی یا ملک خود یعنی برده انجام دهد. در دوران برده‌داری کار کالا به شمار نمی‌رود، و از طریق هیچ قراردادی جز زور به دست نمی‌آید. برده‌داری خشن‌ترین و آشکارترین نوع استثمار در تاریخ است.

۵- تبدیل جوامع اشتراکی اولیه به جوامع اشتراکی همجوار

در جوامع اشتراکی اولیه مبنای زندگی دسته جمعی، قبیله‌ای و خونی است، در صورتی که در جوامع اشتراکی همجوار مبنای زندگی و تولید جمعی روابط ارضی و مجاورت می‌باشد. در جوامع اشتراکی همجوار نابرابری اجتماعی به وجود آمده است. هم‌زمان با تشکیل دولت برده‌دار جوامع اشتراکی اولیه تبدیل به جوامع اشتراکی همجوار می‌شوند.

۶- به وجود آمدن شهرهایی با دژ و حصار به عنوان پایگاهی برای اقتصاد برده‌دار شهر - دژها صورتی روستاگونه دارند و از روستاها تغذیه می‌شوند، و مرکز تجمع استثمارگران می‌باشند.^(۵)

۷- مذهب در دوران برده‌داری حالتی دوگانه دارد، و از شریعتی که دارای قوانین معین و لازم الاجراء می‌باشد برتری است. از این رو در تمام حکومت‌های برده‌دار، مذهب حکومت و اشراف با مذهب مردم اختلاف دارد. در هر ناحیه مراسم مذهبی به نوعی اجرا می‌شود، و یک نظام فکری و دینی معینی شبیه فئودالیسم دیده نمی‌شود. و اشتراک مراسم مذهبی وجود ندارد. فقط در مصر است که در زمان برده‌داری فرمانروای حکومتی سرکرده‌ی مذهبی هم هست. به قول هرودوت در مصر تعصب مذهبی، از نواحی دیگر بیش‌تر است. ولی باید گفت در این جا نیز هنوز مذهب دارای شریعت لازم الاجراء نشده است. مثلاً در نظر بعضی از مصریان تمساح حیوانی است مقدس، و در نظر بعضی مصریان دیگر چنین نیست و بر عکس با آن‌ها به خشونت رفتار می‌کنند.^(۶) یا مصریان ناحیه‌ی تب و دریاچه‌ی موریس به گوش تمساح‌هایی که رام کرده‌اند گوسواره‌هایی از جواهرات مصنوعی یا طلا می‌آورند و به پنجه‌های قدیمی آن‌ها بازویند می‌بندند. غذاهای مخصوص و گوشت شکارهای

مخصوص به آن‌ها می‌دهند و تا زنده هستند به بهترین وضع از آن‌ها مواظبت می‌کنند. وقتی مردند آن‌ها را مومیائی می‌کنند و در تابوت مقدس قرار می‌دهند. [...] بر عکس ساکنان ناحیه‌ی الفاتین به درجه‌ای تمساح را مقدس نمی‌دارند که آن را می‌خورند.^(۷) و باز می‌گوید اسب آبی را در ناحیه‌ی پاپرمیس مقدس می‌دارند، ولی در دیگر نواحی مصر چنین نیست.^(۸)

در ایران قبل از دوران اشکانیان مذاهب مختلف وجود دارد و یک مذهب رسمی و دارای شریعت موجود نیست. اگر بخواهیم از پارادایم برده‌داری فئودالیسم در تاریخ ایران سود جوئیم، این دوران زمان احتضار برده‌داری است. به موازات مذهب اهورامزدا، مذهب خدایان آناهیتا و میترا رواج دارد. کتبه اردشیر سوم گواه آن است. و تازه مذاهب محلی قدیمی، در کنار این مذاهب به زندگی خود ادامه می‌دهند. جالب توجه است که مذهب دیگر را انکار نمی‌کردند و حتی با روحانیون سایر مذاهب مشترکاً به اجرای مراسم مذهبی مشغول می‌شدند.^(۹)

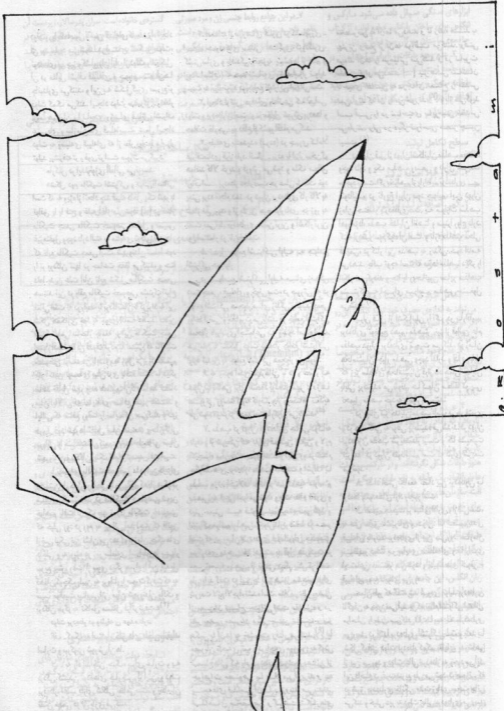
ایران قبل از اشکانیان را اگر در پارادایم برده‌داری توضیح دهیم، مذهبش نیز از قوانین عام مذاهب دوران برده‌داری تبعیت می‌کند. در زمان هخامنشیان اجبار مذهبی وجود ندارد. و لذا در بابل که زیر سلطه‌ی هخامنشیان قرار داد همان خدایان بابلی پرستیده می‌شوند. حاکمان مطلقاً در پی تحمیل مذهب خود به بابلیان نیستند.

در یونان نیز خدایان مذهب الپ در هر قشری و در هر مکانی به نوعی پرستیده می‌شدند. در دوران برده‌داری مذهب شریعت‌مدار نیست و حتی مسیحیت نیز بعداً در دوران فئودالیسم است که دارای شریعت می‌شود.

۸- تضاد اصلی جامعه تضاد بین برده‌داران با برده‌ها و توده‌های آزاد رنجبر است.

۹- تقسیم جمعیت بر مبنای اداری و ارضی است، نه مثل سابق عشیره‌ای و خونی. لذا تقسیم‌بندی قبیله‌ای یا رشد برده‌داری از بین می‌رود. سازمان نوظهور دولت بر پایه‌ی منطقه‌ای و نابرابری اجتماعی مستقر می‌شود، و پیوندهای خونی و قبیله‌ای رو به نابودی می‌رود.

همان‌طور که گفته شد شیوه‌ی تولید برده‌داری ناگهان به وجود نمی‌آید، بل که نظام اشتراکی ابتدائی مراحل را طی می‌کند تا جامعه به برده‌داری می‌رسد. در ابتدا برده‌داری اشتراکی است و بعد با شکل گرفتن دولت برده‌دار کم‌کم بقایای پدرشاهی از بین می‌رود و دولت عالی برده‌دار به وجود می‌آید. این فاصله در غرب سریع طی می‌شود، در صورتی که در شرق برده‌داری خانگی مدت زیادی سخت جانی می‌کند و خیلی دیر به دولت عالی برده‌داری می‌رسد.



یونان در آغاز هزاره‌ی اول پیش از میلاد، دوران برده‌داری پادشاهی را می‌گذرانده است. در این عصر مبنای تقسیم کشور قبایل مختلف می‌باشند.^(۱۰) برده‌داری به صورت خانگی و پادشاهی ست، و تعداد بردگان بسیار کم است. ایلید و اودیسه‌ی هومر آثاری اند که می‌توانند ما را به روابط اجتماعی آن عصر آگاه سازند. در این کتب بردگان کم‌اند. هنوز از برده‌چفت کارها خانگی استفاده می‌شود. در اودیسه، تنها که در شکایت از وجود خواستگاران در خانه‌ی پدرش می‌گوید، اگر آن‌ها بیرون من دست کم خداوندگار خانه‌ی خویشتن و زر خریدانی که اولیس نام‌آور برده کرده است خواهم بود.^(۱۱)

این نشان وجود برده در جامعه‌ی دوران هومری ست. ولی در این دوران هنوز برده به صورت ابزار سخنگو در نیامده است. مرد آزاد با کنیز و زن آزاد با برده ازدواج می‌کنند. در اودیسه، متلاش «برای پسرش که تازه پا به جوانی گذاشت در اسپارت دختر الکتور را برگزیده بود. این پسر همان مگاپانتس زورمند بود که از زر خریدی زاده بود»^(۱۲) در اودیسه اشخاص آزاد در کنار بردگان کار می‌کنند، و حتا ارباب با کنیز خود مشغول کار است. این‌ها نشان‌دهنده‌ی برده‌داری پادشاهی در یونان عصر هومری ست.

در یونان برده‌داری پادشاهی جای خود را به شکل عالی دولت برده‌دار و شهر - دولت‌ها می‌دهد. در صورتی که برده‌داری پادشاهی در ایران چندین قرن دوام می‌آورد - از دوران مادها تا پایان حکومت هخامنشیان. در زمان اشکانیان است که برده‌داری محض به وجود می‌آید و شکل‌های پادشاهی رو به نابودی می‌روند.

در یونان قرن‌های چهارم - پنجم قبل از میلاد با این که اقتصاد برده‌داری به اوج خود رسیده بود، باز مناطقی یافت می‌شد که در سطح پائین تر تکامل اجتماعی بود. در این مناطق از روابط برده‌داری خبری نبود و اهالی به کشاورزی و دامپروری مشغول بودند. در همین زمان هنوز برده‌داری در مقدونیه خصلت پادشاهی داشت. با این حال یونان آن زمان در مقایسه با ایران دارای اقتصاد پیشرفته‌ی برده‌داری بود. در ایران هنوز برده‌داری از قید پادشاهی رها نشده بود. این روابط میان درباریان هم وجود داشت. مشکل آبیاری هم به سخت جانی برده‌داری پادشاهی کمک می‌کرد و به هر حال حکومت دارای اقتداری شدید بود و به اصطلاح استبداد شرقی حاکم بود. به روایت پلوتارک وقتی تسمیستوکلیس به پادشاه هخامنشی پناهانده می‌شود، آرتابان یکی از فرماندهان سپاه به او می‌گوید: «به ما چنین گفته‌اند که یونانیان پیش از هر چیز آزادی و برابری را گرمی می‌دارند ولی نزد ما گرمی‌ترین و والاترین قانون آنست که پادشاه را بزرگ‌ترین نگاه‌دارنده‌ی جهان شمرده او را بپرستیم و بر او نماز ببریم»^(۱۳)

می‌بینیم که چگونه در گفته آرتابان یونان و ایران قیاس می‌شوند، و قدرت حکومت مرکزی و

استبداد آن در قیاس با یونان چگونه است.

در روم نیز از آغاز قرن هفتم قبل از میلاد که زمان تجزیه‌ی نظام طایفه‌ای ست تا قرن چهارم قبل از میلاد که آغاز شکل‌گیری دولت پیشرفته‌ی برده‌داری ست روابط پادشاهی برده‌داری حاکم است. همین روابط بینایی که نه جامعه اشتراکی اولیه و نه برده‌داری ست که کسانی مثل موریس گودلیه را بر آن داشته است که آن را شیوه‌ی تولید آسیائی بنامند که در غرب سپری شده و در شرق ماندگار گشته است.

ویژگی‌های فئودالیسم

مارکس در ایدئولوژی آلمانی می‌نویسد: «سومین شکل مالکیت، فئودالی یا ملکداری است. اگر دوران باستان ز شهر و اراضی کوچک‌اش آغاز شد سده‌های میانه از روستا پا گرفت این آغاز گاه متفاوت ناشی از پراکندگی جمعیت در آن زمان بود که در اراضی پهناوری سکونت داشتند و از سوی فاتحان نیز جمعیت چندین رشد نیافت. بنابراین به خلاف یونان و روم، توسعه‌ی فئودالی در قلمرو بسیار وسیع تری آغاز می‌شود که با فتوحات رومی‌ها و گسترش کشاورزی که در آغاز به همراه آورد فراهم شد. در آخرین سده‌های انحطاط امپراطوری روم و مغلوب شدن آن به دست بربرها بخش قابل ملاحظه‌ای از نیروهای مولد نابود شد؛ کشاورزی زوال یافته بود، صنعت بر اثر رکود بازار رو به انحطاط گذاشته بود، تجارت فرومزه‌ی با به زور قطع شده بود، جمعیت شهر و روستا رو به کاهش رفت. این شرایط و شیوه‌ی سازماندهی فتوحات زیر تأثیر آن‌ها، همراه با تشکل نظامی زمین‌ها، به توسعه‌ی مالکیت فئودالی منجر شد. مالکیت مزبور هم چون مالکیت قبیله‌ای و اشتراکی مبتنی بر قبیله است؛ اما طبقه‌ی تولیدکننده‌ی مستقیم در مقابل آن نه هم چون در زمان باستان بردگان، بی که خرده دهقانان بودند که به سرف تبدیل شده بودند. به محض آن‌که فئودالیسم کاملاً توسعه می‌یابد؛ تضاد با شهرها نیز به وجود می‌آید. ساختار سلسله مراتبی مالکیت زمین و همراه آن نهادهای مسلح حافظان آن، قدرت اشراف بر سرف‌ها را تأمین می‌کرد. این سازمان‌یابی فئودالی درست هم چون مالکیت جماعتی عهد باستان، اتحادی علیه طبقه‌ی مولد زیر سلطه بود. اما شکل اتحاد و رابطه با تولیدکنندگان مستقیم، به علت شرایط تولید متفاوت، فرق کرده بود.

این ساختار فئودالی مالکیت، همتایی به شکل مالکیت تعاونی، یعنی سازمان‌بندی فئودالی اصناف در شهرها داشت. مالکیت در این جا به طور عمده عبارت بود از کار هر فرد. ضرورت همبستگی در مقابل اتحادیه‌ی اشراف غارتگر، نیاز به بازارهای مشترک سرپوشیده - در هر عصری که اهل صنعت در عین حال بازرگان بودند - رشد رقابت سرف‌های فراری که به شهرهای نوخاسته سرازیر شده بودند و ساختار فئودالی در روستا، باعث پدید آمدن اصناف

شد. انباشت تدریجی سرمایه‌ی پیشه‌وران منفرد و اعضای ثابت آنان نسبت به جمعیت روزافزون، رابطه‌ی استادکار و کارآموز را پدید آورد که در شهرها سبب ایجاد سلسله - مراتبی همانند روستا گشت.

بدین گونه، در طی دوران فئودالی، مالکیت عمدتاً عبارت بود از یک سو زمین‌دار با کار زارع وابسته و از سوی دیگر کار شخصی که با سرمایه‌ی کوچک خود بر کار استادکاران یا کارگران ماهر تسلط داشت. شرایط محدود تولید - کشت ابتدائی و ناچیز زمین و صنعت دستی - چنین ساختاری را ایجاب می‌کرد. در اوج شکوفائی فئودالیسم از تقسیم کار چندین خبری نبود. تضاد شهر و ده در ذات هر کشور بود؛ تقسیم‌بندی قشرهای و زمره‌ها البته کاملاً مشخص نبود؛ اما جدا از تمایز امیران، اشراف، روحانیون و دهقانان در روستا، و کارفرمایان، استادکاران، کارآموزان و به زودی خیل کارگران فصلی در شهرها، تقسیم دیگری وجود نداشت. در کشاورزی به علت زراعت نواری که صنعت خانگی خود دهقانان نیز در کنار آن پدید آمده بود، چنین تقسیمی به دشواری صورت می‌گرفت. در صنعت در داخل هر پیشه‌ی خاص تقسیم کاری وجود نداشت و در میان پیشه‌ها نیز به ندرت به چشم می‌خورد. تفکیک صنعت و بازرگانی در شهرهای قدیمی قبلاً وجود داشت؛ در شهرهای جدید تر این امر فقط بعدها هنگامی که شهرها وارد روابط متقابل با یکدیگر شدند، صورت گرفت.

گروه‌بندی سرزمین‌های گسترده‌تر در قلمروهای فئودالی برای اشراف زمیندار و هم چنین شهرها امری ضروری بود. بنابراین سازمان طبقه‌ی حاکم، اشراف، همه جا پادشاهی در رأس خود داشت.^(۱۴)

۱- ابزار تولید در سیستم فئودالی، در مقایسه با ابزار تولید در دوران برده‌داری پیشرفته تر است. در کشاورزی از ابزار آهنی استفاده می‌شود و بهره‌دهی کار افزایش یافته است. ابزارهای آهنی در گاوآهن‌ها و ابزارهای دیگر کشاورزی فراوان است. چرخش‌ها کامل شده و آسیاهای بادی و آبی کامل شدند.

۲- ظهور دین رسمی که دارای موازینی معین و لازم‌الاجراء است. دینی که نوید دهنده‌ی جهان دیگر است:

«ادیان که بر شریعتی مبتنی می‌باشند، یعنی مؤمنان را منظم می‌سازند که در برگزاری مراسم دینی و روش اخلاقی خویش موازینی معین و لایستغیر را مرعی دارند و به خاطر اجراء و رعایت آن خوشی و آسایش آن جهانی را نوید داده و هرگونه تخطی از این عقاید را کفر و بد دینی اعلام می‌دارند... ادیان مزبور محصول جامعه‌ی بنده‌دار محض و طلیعه‌ی جامعه‌ی فئودالی در شرف پیدایش است»^(۱۵)

اغلب، ادیان در جامعه‌ی برده‌داری به وجود آمده‌اند و در جامعه‌ی فئودالی صورت شریعت و نظام فکری به خود گرفته‌اند. مثل مذاهب زرتشتی، بودائی و مسیحی که همگی قبل از فئودالیسم به

وجود آمدند و در مرحله ای فئودالیسم، شکل شریعت به خود گرفتند و مذهب جهانی شدند. در گات ما هنوز یک سیستم احکام مینس و مراسم مذهبی توسعه یافته دیده نمی شود. (۱۲) چرا که مربوط به دورانی از تاریخ است که هنوز مذهب، شکل فئودالی به خود نگرفته است و فقط در اواخر اشکالیان است که آئین مینس بر مراسم مذهبی لازم الاجرا به وجود می آید و مذهب زرتشتی صورت شریعتی و مذهب جهانی به خود می گیرد.

در نظام فئودالی، نلیسا هم در درون حکومت است، هر چند با رشد فئودالیسم روحانیون نیز باعث آسایشگری آن می شوند و در بسیاری از مواقع در مقابل پادشاه می ایستند و در تضاد با حکومت مرکزی قرار می گیرند، ولی به هر شکل در هرم مرکزی قرار می گیرند، ولی به هر شکل در هرم قدرت جای دارند و سازمان نظام فکری جامعه اند. کتاب بزرگ شهر خدا اثر سنت گروسمین قرن هفتم و هفتم وسطی حکومت می کرد.

ک. جبر اقتصادی و غیر اقتصادی
در سیستم فئودالی طیفی استمکن آزادی هائی می یابد و دیگر ملک طلق ارباب نیست، طبق جدولی که ارائه دادیم طیفی استمکن پیشی از ارباب و نلیسا و بخش از کار خود را در تصاحب دارد ولی هنوز اجاره ای غیر اقتصادی نظیر دیگرومید است. زمین، بیگاری برای ارباب و نظیر دیگر وابستگی به گ. تضاد عمده جامعه، تضاد مالکین و اشراف و وابستگی آن ها از یک طرف با سرف و بسته به زمین، زمینکشان شهری و صاحبان صنایع از طرف دیگر است.

ش. انقلاب جنبش های اجتماعی در دوران فئودالیسم به شکل مذهبی معاری با مذهب رسمی شکل می گیرد مانی نارندهی دوره ای متفاوت با مذهب زرتشتی مسلط که به مذهبی میوهندان موبد تبلیغ می شود، فئودالیسم سمانوت بسیار شدیدتر و ریشه ای از تر زشتیت با قرابت موبدان موبد است. از این رو مانویان سرکوب می شوند. مانی، نزدیک است از این رو پوست از تنش می کشد و به کاه آکنده کرده در دربارستان می آویزند تا عبرت همگان شود. مزگن نیز مذهبی دیگر می آورد و مذهب موبدان را نفی می کند، پس گوسنار در قیر گذاشته قنارش می دهند.

در قرون وسطی نیز انقلاب جنبش های مذهبی تحت لوی مذهبی معاری مذهب رسمی هستند. برای استفاده از پارادایم برده داری به فئودالیسم در تاریخ ایران و چنان دان تاریخ ایران در پارادایم برده داری و فئودالیسم شایسته تر آن است که فئودالیسم را به دو مرحله تقسیم کنیم.

ماکس وبر معتقد است که در شرق به جای فئودالیسم غربی نظام پارامتودالیسم و حکومت سلطانی برقرار بوده است، که یکی از خصوصیات بارز آن تمرکز قدرت سیاسی در دستان سلطان است. این شیوه به همان صحتی است که هگل درباره ی شرق

مکتب می گوید:

«شرقیان نمی دانند که روح انسان به طور کلی آزاد است. و چون این را نمی دانند خود نیز آزاد نیستند. فقط می دانند که یک بن (یعنی فرمانروا) آزاد است، ولی به همین دلیل، حاصل این گونه آزادی (یعنی آزادی یک، تسبیح، سلطوس و ایزد خدای و افسارگسیختگی و با صورتی ملایم تر و رام تر از این صفات است که آن هم باز تضاد و طبیعی و در نتیجه، آمیخته به خودسری است.»

فئودالیسم را به دو مرحله تقسیم می کنیم و می گوئیم مرحله اول در شرق طولانی تر شده است عملاً با استفاده از همان الگوی جامعه ای اولیه به برده داری می رسد. فئودالیسم خصوصیات جماعت مستبد شرقی را بیان می داریم. یعنی با استفاده از همان الگو فئودالی این را می یابیم تا خصوصیات استبدادی و پدرسالاری و پارامتودالی ایرانی مان را به هم بیان کنیم.

توسیم الگوهای برای تحول جماعت یعنی پذیرفتن خصوصیات عمام تاریخی. این هستی عام و غیر تاریخی انسان است که ایجاد کننده اشکالات تاریخی اقوام مختلف است. و همین است که ما را قادر می سازد تا از قوانین عام تاریخ صحبت کنیم. ولی باید بدانشیم که وقتی تاریخ را به چند صورت بندی اقتصادی اجتماعی تقسیم می کنیم یا چند گروه را به عنوان قوانین عام تاریخ مطرح می کنیم با این کار تاریخ را بیش از اندازه ساده کرده ایم. و ما برای فهم تاریخ نیازمند این ساده کردن هستیم. اما این ساده کردن نمی تواند با فریضه که تاریخ همین است و بی. تاریخ مطلقاً این نیست. تقسیم بندی دیگر

طبقه بندی ها کار ذهن ماست برای فهم درک بهتر تاریخ این خود تاریخ نیست. یک گوسناری صرف است و بی. و ما به این دلیل به خود این حق را می دهیم که فئودالیسم را به دو مرحله ای آغازین و اختصار تقسیم نامیدیم تا شاید با چنین تقسیم بندی، بهتر بتوانیم با همان الگوی فئودالی تاریخ شرق را تبیین کنیم.

برده داری، فئودالیسم و سرمایه داری همگی پارادایم هائی هستند برای مطالعه ی تاریخ و الا فئودالیسم، برده داری و سرمایه داری ناب و هیچ کجا وجود نداشته است. آن چنان که لوکاج از انگلس نقل قول می کند که زمانی به طنز گفته بود، فئودالیسم

ناب تنها در قانون اساسی حکومت مستعجل اورشلیم وجود داشته است و بی (۱۳)

همان طور که قرن ها بر روی پارادایم اقلیدس در ریاضیات کار شده و بسیاری از مسائل و قضایا در طول تاریخ به آن افزوده شده و دستگاه مهم و اساسی در ریاضیات شکل گرفته، در علوم اجتماعی و تاریخ هم روی الگوهای هم چون برده داری، فئودالیسم و سرمایه داری تحقیقات بسیاری انجام شده است و این الگوها را از جنبه ی نظری به صورت دستگاهی منسجم و دقیق در آورده است. از این رو به راحتی نمی توان از قدرت تبیینی این الگوها

صرف نظر کرد و به جای آن ها الگوهای دیگری ساخت.

ما وقتی الگوهای ناب هم چنین الگوی فئودالیسم یا الگوی سرمایه داری می سازیم به زبان و سری تاب ایدال (Type Ideal) ایجاب می کنیم این الگوهای ناب با تایید ایدال ها تحقیقات تاریخی با اجتماعی راهمنی هستند تا محقق بتواند جماعت امروزی و جماعت تاریخی را به عنوان زریلرگ در این تقسیم بندی ها بچکند.

زبان الگوها با داشتن ویژگی های مشخص به فرد دارای عمومیت هائی می باشند که هر یک به نوعی در الگوهای ناب جای می گیرند همین عمومیت ها هستند که قوانین عام تاریخ را شکل می دهند.

اما استفاده از الگوهای ناب ظرافت هائی را هم طلب می کند. زمانی الگوهای ناب را قوانین خشک تاریخ می پنداریم و آن را در تمامی جماعت امری اجتنابناپذیر و لازم الاجرا می ندانیم و زمانی دیگر آن ها را الگوهای ساخته ی ذهن پس با آن ها با انعطاف و به تناسب موضوع مورد مطالعه رفتار می کنیم. با این کار الگوهای تاریخی را انعطاف پذیر کرده و بزرگوار می کنیم یا افزایش می دهیم.

این ها همه در صورتی امکان پذیر است که نظریه ها و الگوهای تاریخی و جامعه شناسی را بازتاب و روشنت و آفتب مملو تجربی اندیشیم و قاطعیت اعمال کنیم که تجزیه اقتصادی و اجتماعی و تاریخ عکس بردارن واقعیات تجربی نیستند. آن ها حاصل تلاش ذهنی امری اند، پس شکل تغییر و درگونی هستند و نباید به آن ها به قائل جرمی و تغییرناپذیر نگریست.

باری تولید فئودالی در ابتدای استقرار خود و در موقع اختصار خود بصورت از خود نشان می دهد که هر کدام از این مراحل دارای ویژگی هائی می باشند.

تاریخ ایران را با مرحله اول فئودالیسم بهتر می توان توضیح داد و مرحله دوم فقط در مقطعی کوتاه خود را نشان داده است.

الف. در این مرحله فئودالیسم تازه به وجود آمده است. نظامی مستقل و شوکان و هنوز در آن هیزارش فئودالی و عد متمکز که مربوط به مرحله ی دوم است به وجود نیامده است. در این مرحله:

۱. هنوز تضاد خود مختاری و تمرکز به وجود نیامده یا خود را نشان نداده است و حکومت مرکزی با قدرت زیاد حکومت می کند. نظیر حکومت شالطانی (اراش اول)، در این مرحله اغلب زمین ها دولتی و اربابی است.

۲. اشهرها هنوز از روستاها مستقل نشده اند و در پراششان قرار نگرفته اند. هنوز صنعتگران مستقل وجود ندارند. و لذا شهرها با جد مستقنی نیستند.

۳. وجود جماعت انزرومستانی، چه در غرب و چه در شرق مثل مارکا در غرب اوریشیا در روسیه و یته در ایران، این جماعت که یادگاری از جماعت پیشین می باشند در مرحله ی دوم فئودالیسم رو به نابودی

می‌روند. اغلب زمین‌هایشان به املاک خصوصی، دولتی و مذهبی تبدیل می‌شوند. در این جوامع نابرابری اجتماعی موجود است و مبنای زندگی جمعی مجاورت ارضی و همسایگی می‌باشد و نه هم چون جوامع ابتدائی خونی و عشیره‌ای.

۴- تولید کالائی رشد زیادی نیافته است، و تولید اغلب به صورت خودمصرفی است. از این رو استثمار یا به وسیله‌ی کار در زمین ارباب است و یا تقسیم محصول. بهره‌ی زمین به شکل پولی از رعیت گرفته نمی‌شود.

روند تکاملی طریقه‌ی استثمار در فئودالیسم سه مرحله را طی می‌کند.

۱- سرف مقداری در زمین خود و مقداری روی زمین ارباب کار می‌کند.

۲- محصول تولید شده بین سرف و سینیور تقسیم می‌شود. در ایران محصول بر پایه‌ی مزارعه و عوامل پنجگانه‌ی زمین، آب، بذر، کار و گاو تقسیم می‌شده است.

۳- سرف به عوض محصول به سینیور پول پرداخت می‌کند. در این مرحله روابط پولی گسترش یافته و در شهرها گیلدهای صنعتی که سلف بورژوازی هستند شکل گرفته است.

ب- مرحله‌ی دوم فئودالیسم

۱- طبقه‌ی اشرافی کاملاً شکل گرفته و هرم قدرت (هیرارشی فئودالی) به وجود آمده است. این هیرارشی کلیسا را هم در بر می‌گیرد. میان آن‌ها نیز سلسله مراتب و اسال - سینیوری برقرار بود.

۲- فئودالیسم به مرحله‌ی پاشیدگی خود رسیده و خودمختاری تشدید شده است. خودمختاری در تضاد با تمرکزطلبی حکومت مرکزی است.

۳- شهرها از روستاها جدا شده و سلف بورژوازی یعنی صاحبان صنایع و تجار مستقل عملاً فرمانروای شهرها هستند. صاحبان صنایع و اصناف رفته رفته حاکمان شهرها می‌شوند و با حاکمان روستاها (فئودال‌ها) به ستیز برمی‌خورند. تاریخ استقلال شهرها از اربابان روستاها در اروپا با مبارزات شهرنشین‌ها توأم بوده است. در اروپا شهرنشینان دارای اتحادیه‌ای بودند به نام کمون. کمون‌ها در قرن دوازدهم شروع به رشد کردند و توانستند از روستاها مستقل شوند.

۴- تولید کالائی رشد زیادی می‌کند و تجارت نقش مهمی در کشور بازی می‌کند. در این مرحله مالیات‌ها و استثمار به صورت پولی است.

هـ- جماعات آزاد روستائی رو به نابودی می‌روند و زمین‌هایشان به وسیله‌ی غصب و غارت و غیره ... به مالکیت‌های فئودالی نظیر زمین‌های دیوانی و وقفی و اربابی در می‌آیند.

در درون سیستم فئودالی، بورژوازی رشد می‌کند و به تسلط اقتصادی می‌رسد و با انقلاب بورژوازی تسلط سیاسی می‌یابد. بحث راجع به سیستم سرمایه‌داری و مراحل مختلف آن از حوصله‌ی این نوشته خارج است.

در غالب سیستم‌های اجتماعی گوشه‌هایی از سیستم‌های گذشته وجود دارند، که به زندگی خود در کنار سیستم جدید ادامه می‌دهند. مثلاً در دوره‌ی ساسانیان هنوز از برده استفاده می‌شد، و این به عقیده‌ی استرووه یکی از ویژگی‌های فئودالیسم ساسانی است.^(۱۸) در این درون غلام‌های بسیاری وجود داشتند. در سیاستنامه خواجه نظام الملک از وجود این غلامان در دربار نوشیروان یاد شده است، که بعضی از آن‌ها فرار می‌کردند و عمال حکومتی در پی آنان می‌شدند. در سیاستنامه آمده است که امیر بایکان در زمان نوشیروان هزار و هفتصد غلام داشته که ترک و رومی و حبشی بوده‌اند و چهارصد کنیز هم داشته است. و این جاست که تحلیل مشخص از مسئله‌ی مشخص خود را نشان می‌دهد. نشان می‌دهد که پارادایم‌ها اصل نیستند. اصل واقعیات تاریخی‌اند. اگر در پارادایم‌ها ننگیند اساس واقعیات‌اند و این پارادایم‌ها هستند که باید تغییر یابند.

جوامع مختلف با وجود اشتراک در قوانین عام تاریخ و ویژگی‌هایی از آن خود دارند که تاریخ این جوامع را از تاریخ دیگر کشورها مشخص می‌کند. مسلم است که تمام جوامع از محدودهای معین و دقیق عبور نکرده‌اند و هر کدام از پیچ و خم‌های تاریخ خود گذشته‌اند. برای نوشتن تاریخ یک جامعه بایستی این پیچ و خم‌ها را شناخت. مثلاً جوامع ابتدائی قاره‌ی امریکا در اثر برخورد با مهاجران اروپائی از جوامع ابتدائی به مرحله‌ی سرمایه‌داری رسید. قبایل ژرمن مرحله‌ی برده‌داری را طی نکردند و در تاریخ روسیه فصل مشخص و بازرزی برای برده‌داری وجود ندارد.

به هر صورت عواملی معین به تاریخ جوامع صورتی خاص می‌بخشند. هدف علم تاریخ یافتن این عوامل و مشخص کردن سیستم‌های جامعه است. مثلاً جامعه‌ای را که در کنار قبایل چادرنشین قرار گرفته است در نظر بگیریم. این جامعه صورت تدافعی به خود می‌گیرد، چرا که حمله و غارت برای این جامعه مسئله‌ای اساسی است. در اغلب شهرها و روستاها، دژها و باروهای برای مقابله با حمله و غارت قبایل بادیه‌نشین به چشم می‌خورد. تجارت و صنعت در آن دیرپا می‌گردد، چون در این جوامع امنیت ضروری برای تجارت وجود ندارد. از این رو در این جوامع بورژوازی دیر رشد می‌کند. بنابراین قبایل چادرنشین نقشی ترمز در نهادن مناسبات فئودالی را ایفاء می‌کنند و تحولات این جامعه را کند می‌کنند. در صورتی که در جای دیگر، مثلاً ایتالیا که کوهستان‌های آلپ و دریا آن را محصور کرده‌اند و سنگری طبیعی در برابر تهاجمات خارجی شده‌اند، صنعت و تجارت رشد بیش تری می‌یابد. زیرا این جامعه تهاجم و غارت را اصلاً نمی‌شناسد.

یا در جامعه‌ای که مسئله‌ی آب به عنوان مشکلی حیاتی مطرح است، کمبود آب جامعه را مجبور به ساختن تأسیسات آبیاری می‌کند. برای این

کار به حکومت‌های قوی و متمرکز نیاز است. به قول مارکس «این ضرورت بدوی و حتمی که از آب به طور جمعی و با رعایت صرفه‌جویی استفاده شود ... موجب مذاخله‌ی حکومت مرکزی گشته ... و این خود ریشه‌ی وظیفه‌ی اقتصادی‌ای است که همه‌ی حکومت‌های آسیائی با اجبار ایفاء می‌نموده‌اند - وظیفه‌ی سازمان دهنده‌ی کارهای عمومی.»^(۱۹) لذا دولت در این جوامع قدرتی بیش از حد می‌یابد.

ما تا زمانی که پارادایم تحولی مناسب تری برای تاریخ ایران ترسیم نکرده‌ایم می‌توانیم از پارادایم تحولی جوامع ابتدائی ← برده‌داری ← فئودالیسم سود جوئیم به شرطی که همیشه در ذهن خود داشته باشیم و تکرار کنیم که: این یک پارادایم برای مطالعه و نگارش تاریخ است خود تاریخ نیست. و بدین شکل ویژگی‌ها و واقعیات تاریخ ایران را برای جفت و جور کردن آن با پارادایم انتخابی مان نادیده بگیریم. چنین نادیده گرفتنی یعنی ندیدن واقعیات تاریخی. یعنی درست و پای تاریخ را بریدن و آن را فدای پارادایم کردن.

بالاخره باید بدانیم که تقسیم‌بندی جامعه ابتدائی ← برده‌داری ← فئودالیسم فقط یک نسوع تقسیم‌بندی تاریخی است و نسافی تقسیم‌بندی‌های دیگر تاریخی نیست.^(۲۰) منطق ارتدکس‌ها یا مارکسیسم / یا بورژوازی است. آن‌ها می‌گویند یا الگوی تاریخی ما را می‌پذیری یا هر چه غیر از آن بگویی از آن اردوی خصم ماست. یا ماتریالیسم تاریخی / یا تفسیر تاریخ به نفع سرمایه.

ما در این نوشته هم مارکسیسم / هم غیرمارکسیسم را مطرح کردیم. در منطق اول مارکسیسم نظام فکری بسته و منجمدی است که تفکرات جسدید را به خود راه نمی‌دهد و عاقبت آن همان است که بر سرش آمد. آن‌ها هر فکر و الگوی جدیدی را رویزیونسم و ارتداد می‌نامیدند و این ارشیه‌ای بود که از نین برجای مانده بود. منطقی که این نوشته از آن پیروی کرده است مارکسیسم را سیستمی باز و در کنار پارادایم‌های دیگر تاریخی می‌بیند و این باعث می‌شود که مارکسیسم از سیستمی بسته به سیستمی باز و متحول تبدیل شود و از تمامی تئوری‌های تاریخی سود جوید.

پانوشته‌ها:

- 1- G.A.Cohen. Karl Marx Thory of Histoty a Defence 1998 Oxford University press page 65.
- 2- Ibid page 198.
- ۳- لودویک فویرباخ و اینفلوئوزی آلمانی، مارکس، انگلس، پلخانف، ترجمه پرویز بایانی تهران ۱۳۷۹، نشر چشمه صفحه ۲۸۹.
- ۴- همان صفحه‌ی ۲۹۰.
- ۵- دیاکونوف، تاریخ ماد، ترجمه‌ی کریم کتاورز، تهران ۱۳۴۵، صفحه‌ی ۲۳۲.

(منتشر شد)



مشتی نورسرد

قصه موحّد

- خطیان پیوده گلو پاره می‌کنند
شاعران
کلام آخرین را گنجه و خاموش شدند
- نگاه کن
چه عصری
- ۹- هرونوت، ترجمه هادی هدایتی، تهران ۱۳۳۸، چاپ دانشگاه کتاب، دوم، صفحه‌های ۱۶۴.
۷- همان کتاب، دوم صفحه‌های ۱۶۴ و ۱۶۵.
۸- همان هرونوت، کتاب دوم، صفحه‌های ۱۶۵ و ۱۶۶.
۹- رجوع شود به م. م. دیاکونوف «تاریخ ایران باستان» ترجمه روحی اریسبه، تهران ۱۳۴۶، صفحه‌های ۱۷۳.
۱۰- دیاکونوف «تاریخ جهان باستان» ترجمه انصاری، همدانی، باقر مؤمنی، جلد دوم، صفحه‌های ۳۶.
۱۱- هومر «اودیسه» ترجمه سید تقی، تهران ۱۳۴۴، سرود اول، صفحه‌های ۱۷.
۱۲- هومر «اودیسه» هومر «اودیسه» سرود چهارم، صفحه‌های ۶۲.
۱۳- پلوتارخ ترجمه احمد کسروی تهران ۱۳۳۹، انتشارات گوتنبرگ جلد اول، صفحه‌های ۴۹.
۱۴- ایندکولوژی آلمانی، ترجمه بیرویز بابائی، صفحه‌های ۲۹۲.
۱۵- دیاکونوف «تاریخ ماد» صفحه‌های ۶۸.
۱۶- دیاکونوف، «تاریخ ایران باستان» ترجمه روحی اریسبه، صفحه‌های ۹۴.
۱۷- رجوع شود به لوگاج، نویسنده نقد و فرهنگ، ترجمه علی‌اکبر مصطویبگی، نشر دیگر، ۱۳۷۹، صفحه‌های ۲۱.
18- Ancient Mesopotamia. Mes-cow.
۱۹- به نقل از پیترشفسکی «کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد منوچهر»، ترجمه کریم کشاورز، تهران ۱۳۴۴، جلد اول، صفحه‌های ۱۹۶.
۲۰- باید خاطرنشان کنم همان طور که در مقاله‌ی شیوه‌ی تولید آسیایی و استبداد ایرانی ما قسمت اول طی نوماری نشان داده‌ام شیوه‌ی تولید = زیربنا و زیربنا + ویرتا = صورتبندی اقتصادی و اجتماعی بنا براین وقت، که مثلاً م. گوتمه شیوه، تولید فئودالیسم می‌توانیم از اصطلاح صورتبندی اقتصادی و اجتماعی فئودالی هم سود جوئیم. وقتی از شیوه‌ی تولید آسیایی سخن می‌گوئیم می‌توانیم از صورتبندی اقتصادی اجتماع آسیایی و نظم آسیایی هم صحبت نمائیم. مارکس در نوشته‌های خود شیوه‌ی تولید آسیایی را در کنار شیوه‌های تولید دیگر مثل شیوه‌ی تولید زرمشی و شیوه‌ی تولید باستانی گذاشته است. اگر به اصطلاح‌شناسی مارکسیستی مسلط باشیم از شیوه‌ی تولید آسیایی فرهنگ انسان، روحانی آسیایی و نظام سیاسی را هم نتیجه می‌گیریم.

تاریخچه
هزاره
جمهوری
انقلابی ایران
و
گروه ارانی
حمید احمدی